

ملت عشق یا دولت هوس

بررسی و تحلیل رمان ملت عشق و کیمیاخاتون با رویکرد به زندگی مولوی

● مصطفی گرجی

استاد دانشگاه پیام نور Gorjim111@yahoo.com

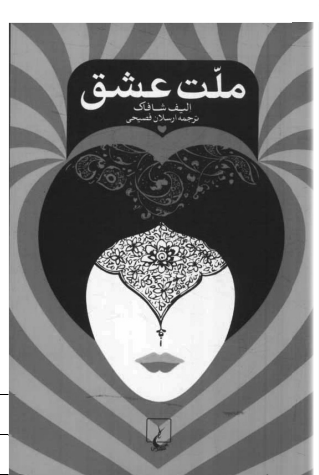
● آیدا چهرقانی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی Ayda.chehr@yahoo.com

چکیده

ملت عشق اثر الیف شافاک یکی از پرخواننده‌ترین رمان‌های ترجمه‌شده در دهه اخیر است که در زمانی کوتاه اقبال عوام و خواص را به خود جلب کرده‌است. همان‌گونه که زبان اصلی آن هم در ترکیه (۲۰۰۹م.) پرفروش‌ترین رمان در کوتاه‌ترین زمان شد. مجموعه آثار این نویسنده ترک (شانزده کتاب) عمدتاً رمان بوده و به بیش از چهل زبان ترجمه، چاپ و منتشر شده است. رمان ملت عشق شامل دو داستان است که به موازات یکدیگر روایت می‌شوند. نخست داستان خانواده مرفهی که در آمریکا (سرزمین فرصت‌سازی اسوزی) زندگی می‌کنند و داستان دوم یا همان ملت عشق داستان تاریخی - عرفانی است که روایت ملاقات شمس و مولانا را به تصویر می‌کشد. ملت عشق صرفاً یک رمان است و همه اتفاقات آن بر اساس مستندات تاریخی نیست. از همین رو، شخصیت تقریباً جدیدی از شمس ارائه داده‌است و تمام اقبال به آن، به داستان دوم برمی‌گردد و اگر داستان نخست (عشق‌اللا به عزیز) به شکل مجزا در یک کتاب آمده‌بود، نمی‌توانست موفقیت کنونی را کسب کند. شافاک (راوی اصلی و نویسنده) توأم با روایت داستان، خود را به گونه‌ای پشت عزیز زاهارا (راوی درون‌متنی داستان زندگی شمس) پنهان کرده که در طول داستان فراموش می‌کنیم، نویسنده اصلی خود اوست. درون‌مایه اصلی ملت عشق، دو گونه عشق (الهی و زمینی) است؛ عشق ناسوتی امروزی (اللا و عزیز زاهارا) و عشق حقیقی دیروزی (شمس و مولانا) که نویسنده سعی می‌کند، این دو نوع عشق را به هم گره بزند. در این نوشتار این رمان با رویکردی انتقادی و با توجه به دلایل و عوامل اقبال به آن بررسی و تحلیل شده‌است.

کلیدواژه: مولوی، ملت عشق، کیمیاخاتون، شمس‌الدین تبریزی



■ شافاک، الیف (۱۳۹۳). ملت عشق. ترجمه ارسلان فصیحی. تهران: ققنوس.

فصلنامه نقد کتاب

ادبیات و هنر

سال دوم، شماره ۶
تابستان ۱۳۹۸

۹۴

مقدمه

درباره مولوی و رابطه پنهان رازآمیز او با شمس در قالب تذکره، تاریخ ادبیات، مناقب‌نامه‌ها و... با توجه به نگرش و ایدئولوژی راویان، روایت‌های متعدد و متنوعی تصویر شده‌است. چنانکه افلاکی در مناقب می‌نویسد: «ابتدای حکایت مولانا شمس‌الدین تبریزی عظم‌الله ذکره آن چنان است که در شهر تبریز مرید شیخ ابوبکر تبریزی سله و زنبیل باف بود و آن بزرگ دین در ولایت و کشف القلب یگانه زمان خود بود و حضرت شمس‌الدین تبریزی با مقامات و مرتبت به آنجایی رسیده بود که او را نمی‌پسندید و از آن مقام عالی‌تر مقامی می‌جست تا از برکت آن صحبت‌های عظیم‌تر شود و به درجات اکملیت رسد و ارتقاء یابد و درین طلب سال‌ها بی سر و پا گشته گرد عالم می‌گشت و سیاحت می‌کرد تا بدان نام مشهور شد که شمس پرنده‌اش خواندندی تا بدان‌جا که مگر شبی سخت بی‌قرار شده شورهای عظیم فرمود و از استغراق تجلیات قدسی مست گشته در مناجات می‌گفت: خداوندا می‌خواهم که از محبوبان مستور خود یکی را به من بنمایی. خطاب عزت در رسید که آن چنان شاهد مستور، وجود پرچود که استدعا می‌کنی همانا فرزند دل‌بند سلطان‌العلماء بهاء ولد بلخی است. گفت خدایا دیدار مبارک او به من بنمای» (افلاکی، ج: ۱، ۱۳۶۲: ۸۵ و ۸۶) و بعد از این واقعه شمس تبریزی راهی قونیه گشت و به دیدار مولانا رسید این نوع روایت‌ها، منحصر به متون پیشین (رساله سیهسالار، مناقب‌العارفین و...) نبوده و در عصر جدید در مهم‌ترین ژانر ادبی یعنی رمان نیز این اتفاق تاریخی به شکل‌های دیگر نمود و ظهور یافته‌است. این دیدار رازآلود سرشار از ناگفته‌هایی است که مولوی پژوهان با روش‌های مختلف درباره آن سخن گفته و خواهند گفت. شاید این همه معما و ابهام در آثار به‌جای‌مانده به این سبب باشد که نویسندگان مختلف، گرایش‌های خود را در فصول زندگی این دو عارف گنجانیده‌اند و امانت‌داری تاریخی را رعایت نکرده‌اند. البته، انتظار از متون روایی خلاقانه‌ای همچون رمان برخلاف متون پیشین (تذکره، مناقب و تاریخ‌نویسی) است؛ تاریخ‌ابزاری است برای بیان اندیشه و نگارش خلاقانه، درحالی‌که



■ قدس، سعیده (۱۳۸۳). کیمیا خاتون: داستانی از شبستان مولانا. تهران: چشمه.

فصلنامه نقد کتاب

ادبیات و هنر

سال دوم، شماره ۶
تابستان ۱۳۹۸

۹۵

این مسئله در ادبیات داستانی توجیه‌پذیر است. یکی از جدیدترین رمان‌هایی که با محوریت داستان زندگی این دو شخصیت نگاشته شده، *ملت عشق* است. *ملت عشق* که در طول سه سال (۱۳۹۷-۱۳۹۴) هشتاد و چهار بار تجدید چاپ شد، به دلیل درون‌مایه عشق معنوی و عارفانه و نثر روان (ترجمه‌شده) از اقبال عوام و خواص برخوردار شده و دیدار و تجربه زیسته مولوی و شمس را در قالب یک پرسش و پاسخ رمزی (مقایسه دو انسان، یکی در شریعت و دیگری در طریقت) و البته در دل داستان عاشقانه دیگر (عشق الّا به راوی داستان شمس و مولوی یعنی عزیز زاهاریا) نقل کرده‌است. البته نویسندگان، شاعران و کارگردانان بسیاری نوع آشنایی و ارتباط دو عارف را در قالب فیلم‌های مستند و داستانی و انیمیشن، رمان، شعر و تذکره به تصویر کشیده‌اند، اما طرز بیان و دریافت نویسندگان مختلف از منابع تاریخی و داستانی آن‌قدر متفاوت است که ناگزیر، مخاطب عامه را به هرسویی می‌کشاند و در پی آن قضاوت‌های مختلف پیرامون خود رقم می‌زند. پرسش این است که رمان‌های تألیف‌شده در ایران و کشورهای دیگر تا چه میزان بر مبنای تاریخ نگاشته شده‌اند و تا چه اندازه رمان هستند؟ این نوشتار به تحلیل ابعاد و زوایای این مسئله یعنی ربط و نسبت رمان و اتفاق‌های تاریخی در قالب ژانر رمان تاریخی می‌پردازد و در ضمن آن، مهم‌ترین حوادث زندگی شمس و مولوی (عشق دو سویه، حوادثی همچون مرگ دختر خوانده مولانا (کیمیا) و همسرش (کراخاتون) و پرسش (علاءالدین محمد) و...) را در رمان *ملت عشق* در قیاس با رمان‌ها و سایر کتب تاریخی بررسی می‌کند.

بیان مسئله

رمان *ملت عشق* به دلیل اقبال عمومی و کثرت نسخه‌های چاپ‌شده رمانی منحصربه‌فرد بوده‌است و دلایل این امر علاوه بر عوامل تاریخی، جامعه‌شناختی و ارزش‌های هنری رمان به جنبه‌های روان‌شناختی دنیای انسان عصر مدرنیته بر می‌گردد که اقتضات و شرایط زندگی

عصر جدید را در درون داستان دوم یعنی (عشق زنی متأهل با سه فرزند به عزیز) به تصویر کشیده‌است. به عبارت دیگر، دو روایت از دو دنیای متفاوت را در قالب موضوع عشق روایت می‌کند و خواننده باید با توجه به نوع نگاه خود، یکی از دو داستان را زیر روایت قرار دهد. به عبارت دیگر، در این رمان/ تاریخ با داستانی مواجه هستیم که برخلاف رسم و روال عادی، منابع را هم آورده‌است و هسته مرکزی یا زیرمتن آن عشق انسان به همنوع علی‌رغم تمام تفاوت‌هاست. «عشق به یک‌بارگی از غیب مثل یک تکه سنگی در برکهٔ راكد زندگی الا افتاد و او را تکان داد» (شافاک، ۱۳۹۷: ۱۱) و از سویی دیگر با روایت تاریخی و استفاده از منابع موثق روایتگر عشق شمس به مولوی و کیمیا است و از زبان شمس چهل قاعده عرفانی را برای انسان خسته از روزمرگی را به تصویر می‌کشد. توضیح این که روایت‌شناسان برآنند که «هر گفتمان روایی دارای یک هستهٔ مرکزی است که می‌توان آن را کنش نامید» (شعیری، ۱۳۹۵: ۱۹) و هر داستان، موقعیتی جهت تغییر وضعیت از سلبی به ایجابی یا بالعکس است. باین توصیف، در تحلیل هر داستان نخستین گام «پیدا کردن کنش اصلی است» و ممکن است در یک گفتمان روایی (داستان) با کنش‌های مختلفی مواجه باشیم، اما کنش اصلی آن است که «خود در خدمت تغییر وضعیت کنشگران و همچنین معنا است» (همان: ۱۹). از آنجایی که کنش اصلی برای کنشگر/ کنشگران دارای اهمیتی ویژه است و در پس آن یک امر ارزشی نهفته است، کنشگران برحسب اتصال یا انفصال با آن در پی سنجش ارزش‌های آن هستند. هر گفتمان روایی در پی عبور از وضعیتی به وضعیت دیگر با دو عنصر کنشگر یا کنشگزار مواجه است. در این نظام، کنشگر داستان (عزیز) کسی است که کنشی را از سر می‌گذراند و کنشگزار (الا) کسی است که این کنش را به او دیکته یا تجویز می‌کند. در این رمان با وجود این که رمانی تعلیمی و القایی صرف محسوب نمی‌شود، با یک نظام گفتمان القایی یا مجابی (جست‌وجوی هویت یا گمشده در دنیای مدرن) روبه‌رو هستیم و الا در یک رابطهٔ موازی با عزیز قرار دارد و با استدلال‌های مختلف (نیروی باوراننده)، تأثیر‌گذاری، سازوکارهایی همچون تشویق (نیروی انگیزاننده)، تهدید (نیروی وادارنده)، چاپلوسی، تحریک و ... درصدد مجاب کردن شخصیت کنشگر داستان یعنی عزیز است.

لذا مهم‌ترین مسئلهٔ ما در این پژوهش این است آیا نویسندهٔ ترک با تألیف اثر قصد تشریح نوعی عرفان اسلامی در سطح جهانی دارد؟ یا این که با طرح یک رمان فانتزی و گرایش به احساسات سطحی و ارتباطات معنوی به‌عنوان جایگزین عرفان واقعی، نوعی هنجارشکنی اخلاقی را تبلیغ کرده‌است؟ به نظر منتقدان، الیف شافاک در این کتاب چهره‌های نسبتاً جدیدی از دو عارف بزرگ ایرانی ارائه می‌دهد که در فرود و فراز داستانش دچار تضاد و تقابل با مذهب هستند و همین بداعت، داستان را عامه‌پسند و جذاب کرده‌است. در این نوشتار تلاش شده‌است، برای تبیین بهتر و پاسخ به این پرسش، رمان ملت عشق در کنار داستان دیگر البته از نوع ایرانی آن یعنی کیمیاخاتون و اکاوی شود تا شگردها و ظرایف روایت در آن روشن‌تر شود.

یادکرد این نکته لازم است که در دوران معاصر به دلایل مختلف، اندیشه و افکار مولوی

در کنار زندگی پررمز و راز شمس در قالب رمان بازنموده شده است که در رأس این دسته از آثار، دو رمان یاد شده از دو نویسنده زن از دو کشور جلب توجه می کند: ملت عشق اثر الیف شافاک و کیمیاخاتون اثر سعیده قدس.

ملت عشق که حادثه دیدار شمس و مولوی را به محوریت عشقی موهوم به زندگی زناشویی الا و عشق غیرمجاز او به عزیز زاهارا می چسباند، برای اولین بار در سال ۱۳۹۱ به همت مهرنوش عدالت با نام «چهل قانون عشق» یا نگاهی دوباره به عشق و عاشقی «شمس تبریزی و مولانا» و خلق اثر عاشقانه ای دیگر ترجمه شد که انتشارات «نوید شیراز» آن را چاپ کرد. بعد از آن در سال ۱۳۹۳ با ترجمه ارسلان فصیحی و با نام «ملت عشق» توسط انتشارات ققنوس منتشر شد. بنا به گفته ارسلان فصیحی، در حالی که کتاب حاضر در سال ۱۳۸۹ آماده انتشار بوده، اما با تأخیری پنج ساله مجوز انتشار گرفت. الیف در این کتاب، عشق فراموش شده انسان های امروزی را که از جنس صداقت است، از شمس داستانش و حال و هوای قونیه و از عزیز زاهارا (نویسنده ملت عشق در داخل داستان) می گیرد و این حس را به خواننده اهدا می کند. این داستان در پنج بخش (آب، باد، خاک، آتش و خلأ) تدوین شده و از جایی شروع می شود که بابا زمان (مرشد) درویشان خانقاه، شمس را برای رسالتش به قونیه انتخاب می کند. شمس تبریزی که انسان بی قراری است، به مرشد پیر می گوید عقایدش (درواقع تخیلات نویسنده که به شمس منسوب شده، از قبیل: آشکار شدن اسرار کائنات پیش چشمان او در دوران کودکی) برای همگان قابل پذیرش نیست، اما مرشد با ادب و نزاکت می گوید: «به شخصیتی خارق العاده می مانی» (شافاک، ۱۳۹۷: ۹۷) و با توجه به این که شمس را دارای علم لدنی می بیند، او را به رسالتی بزرگ می گمارد. رمان ملت عشق برخلاف رمان کیمیاخاتون سعیده قدس که بیشتر روایتگر تبعیض های جنسیتی، خشونت ها و استعمارهای مردانه است، روایتگر دو نوع دوستی (عشق و هوس) است؛ دوستی ناب شمس و مولوی از یک سو و دل سپردگی هوس آلود الا به عزیز از سوی دیگر. یکی از جاذبه های این رمان علاوه بر تحولات درونی شخصیت ها، سفر عمیق در درون زمان است که برای خواننده پیش می آید. ناخودآگاه به آن زمان و مکان می رود و خود را در جمع آن ها پیدا می کند. غریبگی نمی کند و همه را می شناسد و کم کم به تفاوت شخصی شمس با تمام درویشان و مریدان و مرشدان که در ذهنش تردد کرده اند، پی می برد: «زمان برای او انگار طور دیگری جریان دارد؛ سریع تر و غنی تر. مسئله ای را که دیگر درویش ها برای درکش به هفته ها و ماه ها زمان نیاز دارند، شمس تبریزی در چند ساعت درک می کند، هر روز صبح بیرون خانقاه می گردد و مدت های طولانی غرق تماشای طبیعت می شود» (همان: ۱۰۷). بخش دیگر رمان با عنوان «آب» با پدیده های سیال و متغیر زندگی شروع می شود. مولوی چهل شب متوالی در خواب، درویشی را با قامت ظریف و بلند می بیند که صورتش را با دستمالی ضخیم پوشانده است (همان: ۱۵۰). بخش سوم داستان با عنوان «باد»، با پدیده های کوچنده زندگی آغاز می شود و ادامه می یابد، با توصیف این که قونیه شرافت خود را از دست داده و دچار سقوط اخلاقی شده است و این آلودگی همچون آتشی توسط باد پخش شده و بین مردم سرایت کرده و مردم عامه هم علت غارت

شهر توسط دشمنان و مغولان را همین می‌دانند که آدم‌های شهر (درویشان و صوفیان) ریسمان خدا را رها کرده‌اند (همان: ۲۲۹). در این فصل داستان، بدبینی‌های مردم به مولوی و شمس شروع شده و بنا را بر آزار و اذیت ایشان گذاشته‌اند. هر قدر مولانا به شمس نزدیک‌تر می‌شود، مریدان از او فاصله می‌گیرند و همان قدر که مردم به مولانا بی‌اعتقاد می‌شوند و او را در هاله‌ای از ابهام می‌بینند، عقیده مولانا به راستی و درستی شمس تیریزی بیشتر شده و به این نتیجه می‌رسد که زندگی‌اش تا آن زمان دچار نقصان بوده و بسیاری از حقایق برایش ناپیدا بوده‌است: «کسی فراتر از انسانی مادی که آینه‌وار است، می‌آید» (همان: ۲۹۱). «عمق پیوند معنوی پدرم با شمس را درک نمی‌کنند و شمس می‌گوید: بار اصلی آدم‌ها این است که ذهنشان پر از ظن است، به کسانی که عمق پیوند من و پدرت را درک نمی‌کنند، بگو ابتدا ذهن خود را بزدايند» (همان: ۳۱۸). بخش چهارم و پایانی ملت عشق عنصر «آتش» است، پدیده‌های سوزاننده و ویران‌کننده. قونیه به سمتی می‌رود که روز به روز تعداد کسانی که درباره گمراهی شمس حرف می‌زنند، بیشتر می‌شود و این حرف‌های بی‌اساس، با همسویی پسر کوچک مولانا (علاءالدین محمد) منجر به نقشه قتل شمس تیریزی می‌شود. با این اتفاق، مولانا شاعر دلتنگ و قهار قونیه می‌گردد، برای دلتنگی‌هایش از او می‌گوید و تخلصش شمس می‌شود.

مقایسه تطبیقی دو رمان (کیمیای خاتون و ملت عشق)

کیمیای خاتون رمانی استوار بر تاریخ است که به شرح حال زندگی مولانا می‌پردازد و داستان زنان شبستان مولانا را به روایت می‌کشد. کراخاتون، بیوه محمدشاه ایرانی پس از فوت شوهر به‌عنوان همسر دوم مولوی با پسر خردسالش شمس‌الدین و دختر نوجوانش کیمیای خاتون، ساکن حرم مولانا می‌شوند. این داستان از زبان کیمیا که پرورده حرم مولانا است، روایت می‌شود؛ مادرش کراخاتون، دختر مسیحی و امیر قوم بوده و پدر مسلمان ایرانی تبارش در دام عشق او گرفتار می‌شود. با توجه به مقدمه رمان کیمیای خاتون، سعیده قدس از مستندات کتابخانه‌های ملی و گنج‌بخش پاکستان برای درک واقعی زندگی شمس و کیمیا بهره برده و حس عمیق زنانه نویسنده بر داستان مسلط است؛ به طوری که در پایان، اندوهی عمیق از مرگ کیمیا و تحمل استثمار مردانه وجود خواننده را در بر می‌گیرد. شمس در داستان سعیده قدس شخصیتی سلطه‌گر، استثمارگر، خشن و زورگو دارد، در حالی که شمس ملت عشق بریده از دنیا است و هیچ خواسته‌ای ندارد، درویشی بی‌مکان که از جایی به جایی می‌رود، هیچ خواهش مادی ندارد و از این دیار به دیار دیگر می‌رود تا بر کمالاتش افزوده شود، برای انتقال علم لدنی از سمرقند راهی بغداد و ترکیه می‌شود و آن قدر درگیر عشق خدایی است که ازدواج با کیمیا را صرفاً به دلیل عشق کیمیا به خودش می‌پذیرد و ازدواجی بین عارفی کامل و معنوی با دختری جوان صورت می‌گیرد، اما در ادامه سعیده قدس در کیمیای خاتون از شروع مشکلات بعد از همسری شمس به کرات سخن گفته‌است (قدس، ۱۳۸۶: ۲۶۷) در کتاب کیمیای خاتون دیگر از عشق آسمانی شمس و کیمیا خبری نیست، بلکه در این رمان

با عشق جوان علاءالدین و عشق پیر شمس، مرشد مولانا مواجه می‌شویم. در قیاس این دو رمان می‌توان گفت که لطافت خاص مولوی ملت عشق در کیمیاخاتون، تبدیل به استثمار مردانه می‌شود، تاجایی که به‌خاطر مقاصد خودش کیمیای نوجوان را که عاشق پسرش هم شده‌است، به عقد شمس در می‌آورد. تصویری که سعیده قدس در کیمیاخاتون از زن ارائه می‌دهد، بی‌اراده و منفعلانه است، علی‌رغم این که همسر قبلی کراخاتون شاه ایران است، در خانه مولانا زنی ساکت و معمولی است، اما کیمیا دختری مستعد پرورش و باقابلیت و تشنه اسرار هستی است (همان: ۴۱) و برخلاف عقیده دیگران که سواد را برای زنان بیپه‌ده می‌دانستند، مولانا هنگامی که از هوش و ذکاوت کیمیا مطلع می‌شود، او را تشویق می‌کند و پس از اتمام کتاب کلیله و دمنه، شاهنامه را به او می‌دهد (همان: ۱۲۰). ابعاد زندگی بیرونی مولانا و شمس بر همگان آشکار است، ولی کمتر کسی از احوالات اندرونی و حضور زنان در حرم او آگاه‌اند. «دوباره به این می‌اندیشیدم که هرطور شده باید از میان دیوارهای حرم خلاص شوم. می‌خواستم آزاد، زیبا و فاخر زندگی کنم» (همان: ۱۲۹). بنابر رسوم و فرهنگ شرقی، زنان حرم و اخلاقیاتشان همواره از نامحرم پوشیده و محرمانه مانده‌است. «تاریخ هیچ‌گاه این‌گونه صبوری‌های همسران نامداران زمانه را به اجری یا ارجی سزاوار پاسخ نداده‌است، اما او را با تاریخ دروغ‌زن کاری نبود؛ با آفریننده‌ای درد دل بود که با تحمل بار نه ماهه‌ای سخت و سنگین و دردآور در بطن زن‌ها بردباری آموختشان. جایی که کلک او از ازل چنین نقش‌ها زده بود و جز بین بردباری و تنهایی و رسوایی انتخاب دیگری در بین نبود، دیگران را چه جرأت فضولی بود؟» (همان: ۱۸۹)

مؤلفان شرقی در ورود به زندگی شخصی بزرگان همواره محتاط بوده‌اند و نهایتاً نوشتارهای تاریخ بر محور کلیات زندگی ایشان می‌چرخد، همین مرزبندی زنانه و مردانه، همین سدهای مذهبی و لزوم حفظ حرمت اندرونی، تخیل نویسنده را محدود می‌سازد، اما شافاک بی‌محابا به این تعصبات، پا را فراتر می‌گذارد و با بی‌پروایی به زندگی شخصی شمس و مولانا و جزئیات آن وارد می‌شود، به‌خصوص هنگامی که از عشق شمس و کیمیا پرده برمی‌دارد. درواقع، ایف شافاک می‌داند که داستان صرفاً رمان است و بیشتر به رمان می‌پردازد تا به تاریخ. کیمیا در رمان کیمیاخاتون، برخلاف رمان ملت عشق شخصیت اصلی است و مصداق انزوای زنان حرم‌نشین که در مقابل حضور مقتدر مردان به پس رانده شده‌است (همان: ۱۳۳). او با همه جزئیات و صفات شخصی و حساسیت‌های زنانه‌اش توصیف شده و تمامی این بی‌مهری‌ها و تبعیض‌ها را پذیرفته‌است و جایگاهی که در شأن او باشد، ندارد. ناگزیر در درون خویش جدال دارد، ولی به مدد کلیله و دمنه و شاهنامه از فراموش خانه حرم به سرزمین‌های پرحماسه پرواز می‌کند و با آشنایی با زنان قدرتمند شاهنامه همچون تهمینه، گردآفرید و سودابه تسکین می‌یابد (همان: ۱۲۴). روحیه لطیف و عاطفی کیمیاخاتون در تمام توصیفات که ارائه می‌دهد، کاملاً مشهود است. او دختری است که برای ترفیع جاه و مقام زنانه خویش درگیر است، اما این رویا در پرتو مردسالاری مقتضای آن زمان محقق نمی‌شود: «از زمان تولد شمس‌الدین دانسته بودم که دنیای آدم می‌تواند، به‌ناگهان در یک روز تغییر کند. او با آمدنش خطای بزرگ

طبیعت را که به زوج خوشبختی مثل پدر و مادرم، اول یک دختر داده بود، جبران کرد و همان توجه نسبی اطرافیان را که تا آن زمان معطوف من می شد، به حداقل ممکن رساند» (همان: ۱۸). «از روز تولد شمس‌الدین، توجه پدر و مادرم فقط معطوف به او بود و چنان بود که از عشق روزافزون من به باغ و الیاس، نه تنها نگران نبوده که ظاهراً خوشحال هم بودند. پدرم از مادرم دوازده پسر خواسته بود و من یکی، اگر زیادی نبودم، بی تردید کافی بودم» (همان: ۲۹).

سعیده قدس در *کیمیای خاتون* کم‌کم به سمت عاشقانه‌های میان پسر مولوی و کیمیا می‌رود، عشقی که بیشتر ریشه در حدسیات و ابرازهای سطحی دارد (همان: ۱۳۹). متوجه رشد و بلوغ خود هم هست و همین توجه به خود مناسباتش را با علاء‌الدین عوض می‌کند (همان: ۲۱). کیمیای خاتون شخصیتی دارد حساس و باریک بین. در توصیفی که از ماجرای پرستوها نقل می‌کند، احساسات و درک خاص او از اتفاقات پیرامونش نمایان است: «عاقبت گفتم: مادرا! چرا باید دخترها شوهر کنند؟ بعد شوهرشان بمیرد و به قول شما از این خانه به آن خانه شود؟ چرا نباید تا آخر عمر پیش کس و کارشان بمانند؟» (همان: ۵۹). کیمیا هنوز به سن بلوغ نرسیده و در دنیای کودکانه‌اش زندگی می‌کند. مادر وی طی رفت‌وآمدهای زیاد و مراسمی خاص به عقد مولانا درآمده و به اندرونی وی نقل مکان می‌کند. کیمیای خاتون نیز با دلخوری و نارضایتی از این جابه‌جایی، باید از مادر تبعیت کند. بنابراین، در کنار دیگر همسران و فرزندان مولانا زندگی تازه‌ای را شروع می‌کنند و از طرفی، علی‌رغم علاقه دوطرفه کیمیا و علاء‌الدین، ازدواج او و شمس برقرار می‌شود. زندگی تعریف شده در این کتاب برای زنان به‌ویژه کراخاتون و کیمیا تلخی‌های بسیاری را در پی دارد که نویسنده با نگارش آن به نوعی جایگاه زن را نه صرفاً در زندگی مولانا که در تقدیرنوشته‌های زن شرقی به باد انتقاد گرفته‌است. حال آن‌که در *ملت عشق* این مسئله بسیار کم‌رنگ و در حاشیه قرار گرفته‌است و می‌تواند تفاوت نگاه شافاک به‌مثابه یک زیست‌گفتمان غربی را با روایت سعیده قدس به‌مثابه تجربه زیسته زن شرقی ایرانی نشان دهد. زمانی که شمس کیمیای خاتون را خواستگاری می‌کند، این رویداد که در حدود ۷۰۰ سال پیش اتفاق می‌افتد، بسیار ناگوار ترسیم شده‌است، در صورتی که ما در قرن بیست و یکم هم شاهد ازدواج‌هایی این‌چنینی هستیم، اما به‌زعم نویسنده کیمیای خاتون فاجعه‌ای بس عظیم در خانه مولانا اتفاق افتاده‌است. مولانا گرچه در رفتار اجتماعی تا حدودی تابع شرایط اجتماع عصر خود بوده، اما رفتارش در همان زمان هم نسبت به بانوان توأم با تکریم و مهربانی بوده‌است. مولانا گرچه در رأس قله عشق و ادب قرار دارد و به لحاظ منش صوفیانه و مسلک متشرع و زهد و عرفان تراز اول جهان است، اما او نیز تحت تأثیر محیط و فرهنگ حاکم قرار دارد. این‌که در آن زمان تصمیم می‌گیرد، دختر نوجوان همسرش را به عقد پیرمردی درآورد که سال‌های شصت را سپری کرده بود، باتوجه‌به شرایط و موقعیت اجتماعی زن در آن روزگار، اتفاق غریبی نیست: «بعدها وقتی من متوجه نوعی انزجار پنهان خداوندگار از زن‌ها شدم که خوشبختانه شامل همه زنان از جمله زن اولش و مادر من نمی‌شد، اصلاً تعجب نکردم، کسی که تمام عمرش را در میان پیکرهای فرسوده و شخصیت‌های شبیح‌مانند چنان زنانی به سر برده باشد که حیاتشان بار سنگین و ناخواسته



زندگی او بوده باشد و جز درد و غم و حسرت و حسادت و نفرت دستاوردی نداشته باشند، چطور می‌توانست، احساسی غیر از این داشته باشد؟ دلیل محکم من برای این باور، احترام و ملاحظه‌ای بود که بعدها دیدم او نثار کراخاتون، مادر من و چند زن استثنایی دیگر می‌کند که در زندگی‌اش نقش مطلوب داشتند» (همان: ۷۹). در رعایت احترام به زنان می‌گوید: «او شاید تنها مرد قونیه بود که زنش را به‌خاطر زادن یک دختر ستایش می‌کرد» (همان: ۱۴۷). افلاکی از همسر اول مولانا یعنی گوهرخاتون سمرقندی مطلبی نقل نکرده، اما از همسر دوم او یعنی کراخاتون قونوی مطالب بسیاری آورده‌است که همگی محل تأمل است. کراخاتون به شهادت افلاکی در پاک‌دامنی و عفاف مریم ثانی بود و کرامت‌ها از او سر می‌زد (افلاکی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۹۱). با عنایت به دو رمان فوق تفاوت نگرهای دو رمان *کیمیخاتون* به روایت یک زن ایرانی و *ملت عشق* به روایت یک زن ترک (فرانسوی) باتوجه‌به شخصیت‌های اصلی عرضه می‌شود.

۱. شمس تبریزی

قدیمی‌ترین مدارک درباره شمس تبریزی، کتاب *ابتدا/نامه سلطان ولد* است که گفته است: «هیچ آفریده‌ای را بر حال شمس اطلاعی نبوده‌است» و به نقل از نوشته‌های پرفسور آناماری شیمیل می‌گوید: «درباره شمس تبریزی سوال فراوان است. بسیاری از نقادان حتی در وجود واقعی او تردید دارند. اما اگر از موارد مشابه شیفتگی در میان عارفان مسلمان آگاهی نداشته باشیم آن کلاه بزرگ درویشی که در موزه قونیه نگهداری می‌شود می‌تواند نشانه از وجود جسمانی او باشد.» (سلطان ولد، ۱۳۸۹: ۶) شمس در مقالات، به شرح احوال و معرفی پیشینه خود نپرداخته، اما می‌توان او را از میان توصیفات و خاطرات بازشناخت. افلاکی در *مناقب‌العارفین* می‌گوید: «شمس‌الدین تبریزی را در شهر تبریز پیران طریقت و عارفان حقیقت، کامل تبریزی خواندندی و جماعت مسافران صاحب‌دل او را پرنده گفتندی جهت طی زمینی که داشته‌است» (افلاکی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۸۵). در *مناقب اوحالدین کرمانی* (م ۶۳۵) ذکری از کامل تبریزی با عبارت: «شخصی می‌باشد او را کامل تبریزی گفتندی، مردی شوریده و ربوده‌شده و سلطان علاءالدین بیض‌الله عزته و تمامت امرا او را عظیم و محترم و معزز داشتندی و اعتقاد و ارادت نمودندی. مردی صاحب باطن بود و قوت جاذبه عظیم و استعدا. سخن او مقبول خلق بودی مثلاً اگر کسی را هزار دینار التماس کردی منع نبودی» (فروزانفر، ۱۳۴۷: ۱۹۱). علی‌رغم انتقادات درباره تخیلی بودن رمان *ملت عشق*، باتوجه‌به ذکر منابع و مآخذ در پایان رمان (برخلاف روال داستان‌نویسی)، این اثر مطابق روایت *رساله سپهسالار* از دیدار این دو سخن گفته‌است. در این رمان شمس تا قبل از دیدار با مولوی و به‌مانند روایت این رساله شخصیتی گمنام و مجرد است که هیچ کس را بر احوال او آگاهی نبود. مولانا در وصف شمس، او را کامل تبریزی و ابدال شهر قونیه معرفی می‌کند (شمس، ۱۳۴۹: ۱۲)، اما خواننده در حال انس‌گرفتن با سیمای ملکوتی شمس است که این فصل تمام می‌شود و بلافاصله فصل عشق زمینی *اللا* در بوستون، همراه با جرّوبحث با دختر بزرگ و

شوهرش آغاز می‌شود (شافاک: ۱۳۹۲: ۶۱-۴۹) که در نهایت، منجر به پناه آوردن او به مرد غریبه‌ای به نام عزیز زاهارا می‌گردد که البته این موضوع خواننده را تشویق به هنجارگریزی می‌کند و در همین لایه‌های یک‌درمیان داستان که الیف داستان نیمه‌تمام شمس را رها می‌کند و به کشمکش عشق زمینی اللا روی می‌آورد و در فضایی مطبوع، عشق جدیدی را طرح‌ریزی می‌کند که عامه‌پسند و هنجارشکن است؛ عزیز زاهارا را به شکل شمس می‌بیند و عاشقانه به او دل می‌سپارد و به‌طور ناخودآگاه مخاطب را با شمس تبریزی معاصر خود رویارو می‌کند که در واقع، همان عزیز زاهارا است و پناهگاه زنانی است که بر اثر بی‌توجهی و هوس‌بازی شوهرشان بی‌پناه مانده‌اند و اللا را که مخالف هرگونه عشق و هوس‌بازی است و حتی عشق دختر جوانش را دائماً نکوهش می‌کند، به یک‌باره علی‌رغم متأهل بودن، عاشق مردی غریبه می‌کند.

۲. مولانا

مولوی، صوفی و خطیبی که قبل از آشنایی با شمس هم از روحانیت برخوردار بوده، در حدی که از مشاهدهٔ رؤیاهای صادقانه نیز بی‌نصیب نمانده است (افلاکی، ج: ۱، ۱۳۶۲: ۸). آن ماری شیمل در باب شخصیت مولانا قبل از این آشنایی می‌نویسد: «در دههٔ ۶۲۸ تا ۶۳۸ ق. مولانا زندگی متعارف یک عالم علوم دینی را داشت؛ تعلیم و تدریس می‌کرد، به مجاهده و مراقبه مشغول بود و از نفوذ خود برای کمک به افراد بینوا استفاده می‌نمود» (شیمل، ۱۳۸۹: ۲۴). مولانا خود نیز روح بزرگ خود را می‌شناخته و ملازمت سفیری همشأن و رتبه را برای خود لازم می‌دانسته است (افلاکی، ج: ۱، ۱۳۶۲: ۴۸)، اما مولانای ملایم و انعطاف‌پذیر ملت عشق به‌خاطر فرقهٔ قلندریه و درویشی شمس، آداب را پیش‌پاافتاده می‌داند و رها می‌کند. ملت عشق عالی‌ترین مدارج عرفان اسلامی را تاحدی نزول داده که بازپختهٔ عشق‌های سطحی و آمیخته با هوس امروزی شوند و امروزی‌ها که درگیر عشق‌های مبتذل هستند، عاشقانه‌های هوس‌انگیز خود را مانند عشق شمس و مولانا خاص تلقی کنند و در مقایسهٔ ظاهری مبتنی بر ملت عشق هم به برابری دو نوع عشق لاهوتی و ناسوتی برسند. اللا که نقش ویراستار کتاب را دارد و مخالف ازدواج دخترش ژانت با خواستگارش اسکات است (شافاک، ۱۳۹۷: ۱۷)، معتقد است: «جوان بودن و عاشق شدن و پیشنهاد ازدواج گرفتن این‌ها چیزهای قشنگی‌اند، اما حرف ازدواج که پیش آید، باید کله را به کار بیندازی، ازدواج با کسی که خیلی با تو فرق دارد یعنی قمار کردن (همان: ۲۲)، اما ناگهان خودش علی‌رغم تأهل و تعهد در مقابل همسر و فرزندانش عاشق می‌شود؛ عاشق کسی که اصلاً نمی‌شناسدش و خیلی با او متفاوت است. «ناگهان نامه‌ای از مردی که ناشناخته و اسرارآمیز و ساکن هلند است، می‌رسد: ویراستار محترم! امیدوارم فرصتی بیابید، این رمان تاریخی - عرفانی را بخوانید که دست‌مایه‌اش دوستی بی‌مثال جلال‌الدین مولوی، شاعر اعظم عالم اسلام با شمس تبریزی که درویش قلندری است - مرامتان عشق - عشقتان باقی باد - عزیز. زاهارا» (همان: ۳۳).

۳. آشنایی مولانا و شمس

مولانا قبل از دیدار شمس، فقیه و دانشمندی بی نظیر بود و شمس هم قبل از آشنایی با او، صوفی متشرع و زاهد است. نکته مهم در تمام این روایت‌ها، ویرانی مولانا است (سپهسالار، ۱۳۷۸: ۱۲۸). شافاک با توجه به منابع پایانی رمان به روایت‌های دیدار شمس و مولوی با جزئیات می‌پردازد: فردا صبح شمس برای دیدن مولانا به مسجد می‌رود... «ای مولانای بی‌همتا! در شرق و غرب عالم این همه راه آمده‌ام تا سؤالی از تو بپرسم؛ نخست از اسبت پیاده شو تا همتراز شویم. تا آن روز کسی جرأت نکرده بود با مولانا چنین بگوید و...» (شافاک، ۱۳۹۷: ۲۳۶-۲۳۹) مولانا با این سؤال به اعماق ناشناخته وجودش پی می‌برد، غرورش از بین می‌رود و همه در برابر دیدگانش یکی می‌شوند (همان: ۲۵۴). تقریباً تمام نویسندگان متفق‌القول هستند که شمس تبریزی الهامات و مأموریتی برای انقلاب روحی و رساندن او به مراحل عرفانی مجرد و تفرد مولانا داشته‌است که اکثر صاحب‌نظران معتقدند، مأموریت او طرح همین سؤال و ایجاد جرقه شوق در روح او بوده‌است. برخی نیز اشاره داشته‌اند که آنچه باعث این دگرگونی و تحول روحی مولانا شده، ظاهراً روش‌های دیگری بوده که توسط شمس تبریزی واقع شده‌است (فروزانفر، ۱۳۸۵: ۹۸).

۴. جدایی شمس تبریزی و مولانا

دیدار و آشنایی شمس و مولانا در شرایط خاص زمانی آن دوره و دیدگاه‌های مردم عادی و مریدان مولانا و تحولاتی که در مولانا توسط شمس ایجاد شد، هم برای شمس و هم برای مولانا مشکلاتی را ایجاد می‌نماید که منجر به ترک قونیه و جدایی می‌گردد. گفتنی است، علت مزاحمت‌های مردم زمان و ایداء و آزار آنان، اعتقاد مولانا به این نکته است که اسرار باید مخفی باشد و مدام به اصحاب و یاران تذکر می‌داد که این انتقادات به جهت عدم شناخت صحیح ایشان از شخصیت و منش شمس است (داکانی، ۱۳۸۷: ۲۱۳). الیف شافاک از اسرار پنهان بین عرفا و خدا در داستانش چشم‌پوشی می‌کند و از زبان علاءالدین، شمس را به نقد می‌کشد: «نگار ماه‌ها همکاری پدرم با آدمی زندیق کم مایه خجالت بوده، حالا هم نوبت رسیده به موسیقی و رقص، پدرم چطور توانست جلوی چشم مردم خودش را کوچک کند... این دیگر چه جور شری است؟ لابد باقی عمرمان را هم باید بنشینیم و کثافت‌کاری‌های شمس را تمیز کنیم» (شافاک، ۱۳۹۷: ۴۳۳). این تنزل رتبه شاعر عالی‌مقام را در جای جای ملت عشق می‌توان دید: «عمری که بی‌عشق بگذرد، بیهوده گذشته‌است. نپرس که آیا باید در عشق الهی باشم یا عشق مجازی، عشق زمینی یا عشق آسمانی، یا عشق جسمانی؟ از تفاوت‌ها تفاوت می‌زاید. حال آن‌که به هیچ متمم و صفتی نیاز ندارد عشق. خود به تنهایی دنیایی است عشق. یا درست در میانش هستی، در آتشش، یا بیرونش هستی، در حسرتش» (شافاک، ۱۳۹۷: ۵۰۸).

ملت عشق یا دولت هوس

رمان *ملت عشق* با توجه به استفاده دو داستان به موازات هم (عشق در نگاه مولوی و شمس از یک سو و الا و عزیز از سوی دیگر) به تحریف تاریخ متهم است، اما چرا رمان‌هایی که از حقیقت تاریخ بهره بیشتری برده‌اند، این اندازه به چاپ و فروش نرسیده‌اند؟ مؤلفان و ناقدان علل تعدد چاپ آن را موارد ذیل بیان کرده‌اند:

۱. عدم وفاداری به تاریخ و فمینیستی بودن تم رمان. رمان *ملت عشق* با دستبندی در تاریخ، مناسب سلیقه زنان نگاشته شده و مخاطبان بیشتری را جذب نموده است. (نادری، دهم مهر ۱۳۹۷، سایت اینترنتی ایسنا، نشست ویژه شهر کتاب)

۲. فقدان بن‌مایه‌های عرفانی در شرق و یافتن عرفان تصنعی و مجازی، به همراه کسب منافع اقتصادی و شیخون فرهنگی به داشته‌ها و آموزه‌های دینی ما. (درخشنده، یازدهم شهریور ۱۳۹۷، سایت اینترنتی خبرگزاری مهر، نشست ادبی فرهنگسرای سرو)

۳. تخریب چهره اولیای خدا و پایین آوردن اسطوره‌های عشق و عرفان. این کتاب بیشتر عامه‌پسند است و علت پرفروش بودن آن، همین سبک نوشتاری ساده و روان و غیرواقعی و غیرتاریخی آن است. (نادری، دهم مهر ۱۳۹۷، سایت اینترنتی ایسنا، نشست ویژه شهر کتاب)

نویسنده با ظرافت خاصی نظریات شخصی خود را در قالب زندگی دو عارف بزرگ و چهل قاعده در چله‌نشینی شمس و مولانا القاء نموده و اگر مخاطب مطالعات قبلی و شناختی از شمس تبریزی و مولوی نداشته باشد، داستان را به‌عنوان واقعیت می‌پذیرد. شافاک آموزه‌های معنوی مولانا و شمس را از مناسبات دین و شرع خارج نموده و به اسطوره‌های عرفانی نقش رمانتیک داده است. نقل‌قول‌ها و گفتگوهای کتاب *ملت عشق* درخور عارفان متشرع و اولیاء خدا نیست و چارچوب این داستان، اوهام و تخیلات است که در سایه نگارش نسبتاً جذاب و ساخت چهره‌های تصنعی به دلخواه؛ آن‌هم برای ارزشمندترین‌های جهان ادبیات عرفانی، خواندن لذت بسیار دارد، اما باید گفت: در یک رمان تاریخی، تمامی عناصر تاریخی، صفت هستند و رمان اسم است. ماهیت غیرواقعی رمان به‌عنوان پیامد نهایی آمیختگی عناصر تاریخی و ادبی حاصل تاریخ نیست، بلکه حاصل تخیل است، اما نکته قابل توجه این است که ادبیات داستانی با پرداختن به این اسطوره‌های برجسته کهن، بارور و خلاق می‌شود و خلق شخصیت‌های نو با ویژگی‌ها و ذهنیات متفاوت یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های رمان نو است. کتابی که در مدت کوتاهی به چاپ هشتاد و چهارم می‌رسد، ظرفیت بالایی برای پذیرش نقد و هجوم ناقدان با عناوین مختلف دارد و ممکن است، اختلافات ملی و مذهبی خاستگاه نقد کتاب *ملت عشق* شده باشد. در ادبیات ما این مصرع حافظ نقش بسته است: «قبول خاطر و لطف سخن خدا دادست» کتابی با این همه مخاطب در کشوری که مهد ادب و فرهنگ است، پر از حاشیه و نقدهایی خالی از ادله و استدلال شده است. شافاک تا به حال ۱۶ رمان دیگر هم نوشته است که هیچ‌کدام به اندازه *ملت عشق* با استقبال گسترده مواجه نشده‌اند. به‌رحال، *ملت عشق* یک رمان است نه مستند تحقیقی و پژوهشی. باید به این نکته توجه کنیم که یک

پای ادبیات همیشه در واقعیت و پای دیگرش در تخیل است، یعنی ادبیات مانند آونگی است که میان واقعیت و تخیل در رفت و آمد است و محتوای داستان گویای این است. گفتنی است، ادبیات به‌ویژه رمان نمی‌تواند آینده تمام‌نمای تاریخ باشد. حتی خود تاریخ هم واقعیت محض نیست و در کتب تاریخی مثل تاریخ بیهقی که هم‌اکنون به‌عنوان منابع درسی در دانشگاه‌ها استفاده می‌شود، مباحثی به رشته تحریر درآمده که صحت ندارد. به‌طور مثال، در تاریخ بیهقی از احترامات و هدایای مأمون، خلیفه عباسی برای امام رضا (ع) و یا حمایت سلطان محمود غزنوی و پسرش امیرمسعود از ادیبان و دانشمندان می‌نویسد؛ محمود غزنوی فردوسی را از دربار خود راند و امیرمسعود ابوعلی سینا را به زندان فرستاد و مأمون امام رضا (ع) را به قتل رساند. استفاده شافاک از تاریخ به‌عنوان بستری برای اسطوره‌پروری و شیوه اجرا و پردازش رمان، قابلیت و ظرفیت پذیرش ملت عشق را افزایش داده‌است. به‌ویژه که سوژه داستان بین ایران و ترکیه (مخاطب و نویسنده) مشترک و موافق احساسات و احتیاجات ملی است.

فصلنامه نقدکتاب

ادبیات و هنر

سال دوم، شماره ۶
تاسیس‌تان ۱۳۹۸

۱۰۵

نتیجه‌گیری

سعیده قدس برای قضاوت درباره رویدادهای تاریخی چندین قرن قبل، ابزارهای داوری امروزی را به کار گرفته‌است. پردازش جزئیات تاریخ که در زمان واقعی خود هم در پس پرده بوده‌است، حوادث نادرست و قضاوت نادرست نویسنده را در ذهن خواننده امروزی جای‌گیر می‌کند. مقایسه معیارهای ارزشی در دو زمان قدیم و جدید و نتیجه‌گیری از آن منطقی نیست. بسیاری از عادات و رفتارهای افراد در جامعه ممکن است، به‌مرور به ارزش یا ضدارزش تبدیل شود و این بستگی به شرایط زمان دارد. بنابراین، نمی‌توان دیدگاهی جهت‌دار نسبت به رویدادهای گذشته (هرچند در قالب داستان) ارائه داد. در رمان *کیمیای خاتون*، رازواره‌های تاریخی درباره دو تن از بلندترین قلعه‌های تاریخ ادبیات و عرفان چهره‌پردازی و بازنمایی شده‌اند. در این میان، بخشی از وقایع مهم تاریخی، اجتماعی و فرهنگی شهر قونیه، موقعیت زنان و سنت‌ها بازسازی می‌شود. برای بالا بردن جذابیت و کیفیت رمان دو شخصیت ارزشمند ادبیات به نمادهای عرفانی بدل شده‌اند که بخش‌های ناپیدا و زندگی شخصی آنان به دلایل عرفی و تاریخی، حقایقی مبهم و مسکوت است. رمان‌های متفاوت نوشته‌شده با نوآوری و دست‌کاری تاریخ توازن ذهن مخاطب را بر هم می‌زند. شمس و مولانا‌هایی که تاکنون به قلم نویسندگان درآمده‌اند، در تضاد و تقابل هستند و سکوت تاریخ مانع درک و شناخت درست مخاطب است. بهتر است، شناخت بزرگان عرصه ادبیات و هنر و... از آثار ایشان باشد. آنچه گفتنی است، این است که ادبیات داستانی با سبک رمان، قلمی برای نگارش دارد که در مکتوبات تاریخی و واقعی به کار نمی‌آید، اما شاید بتوان واقعیت‌هایی را که در تاریخ نوشته نشده‌است، در رمان نوشت. *ملت عشق* با نوشتار خاص و چینش زیبای داستان در چهار عنصر آب، باد، خاک و آتش ناگفته‌های زیادی از شمس و مولانا را بیان نموده‌است که با متون تاریخی همخوانی کامل ندارد. شمس و مولانا تا زمان آشنایی با یکدیگر کسی درخور و شأن هم نیافته بودند که بعد از بهانه یک سؤال دریافتند که روح هر دو از یک جنس است. در

بحث مقایسه دو رمان نیز باید گفت که راوی در داستان قدس، کیمیاخاتون است، درحالی که داستان *ملت عشق* از زاویه‌های متعددی نقل می‌شود. گاهی الا به‌عنوان ویراستار کتاب *ملت عشق* و گاهی شمس و دیگر شخصیت‌های مربوط به داستان دوم. کتاب *کیمیاخاتون* در قیاس با *ملت عشق* کتابی تحقیقی، تحلیلی و تاریخی است و نویسنده با بررسی لایه‌های زیرین تاریخ تاحدودی پرده از راز زندگی خصوصی این دو برمی‌دارد. البته، *ملت عشق* در زمره رمان‌های نادری است که علاوه بر استفاده از منابع تاریخی، آن‌ها را در پایان رمان ذکر هم کرده‌است. رمان *کیمیاخاتون* با توجه به استناد به تاریخ، زمانی تاریخی است و در مورد زندگی شمس و کیمیا و مولانا، نکات مشترک و کلی را با واقعیات جزئی به نگارش درآورده‌است. شمس در این رمان مردی ظالم و جبار تصویر شده‌است، درحالی که در *ملت عشق* به‌مانند دیگر رمان‌های همسو با زندگی مولوی و شمس مثل *کیمیا*، دختر رومی اثر ماثو فروی، زندگی شمس و کیمیا بسیار عاشقانه توصیف و روایت شده‌است و همین امر باعث گرایش و شیفتگی عموم به این رمان خارجی است.

منابع

- افلاکی العارفی، شمس‌الدین احمد (۱۳۶۲). *مناقب العارفین*. تهران: دنیای کتاب.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۷). *پله پله تا ملاقات خدا* (چ ۳۱). تهران: علمی.
- سپهسالار، فریدون ابن احمد (۱۳۷۸). *زندگی‌نامه مولانا جلال‌الدین مولوی*. با مقدمه سعید نفیسی (چ ۴). تهران: اقبال.
- شافاک، ایف (۱۳۹۷). *ملت عشق*. ترجمه ارسلان فصیحی (چ ۷۱). تهران: ققنوس.
- شعیری، حمیدرضا. (۱۳۹۵). *نشانه - معناشناسی ادبیات (نظریه و روش تحلیل گفتمان ادبی)*. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- شمس‌الدین محمد بن علی بن ملک داد تبریزی. (۱۳۴۹). *مقالات شمس تبریزی*. تصحیح و تحشیه و مقدمه احمد خوشنویس عماد. تهران: مؤسسه مطبوعاتی عطایی.
- شیمیل، آنماری (۱۳۷۸). *من بادم و تو آتش*. ترجمه فریدون بدره‌ای (چ ۳). تهران: توس.
- عباسی داکانی، پرویز (۱۳۸۷). *شمس من و خدای من*. تهران: علم.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۸۵). *زندگی‌نامه مولانا جلال‌الدین محمد مولوی* (چ ۳). تهران: معین.
- قدس، سعیده (۱۳۸۳). *کیمیا پروده حرم مولانا* (چ ۳۹). تهران: چشمه.
- مائو فروی، موریل (۱۳۸۶). *کیمیاخاتون، دختر رومی*. ترجمه مهراں قاسمی. تهران: ثالث.
- ؟ (۱۳۴۷). *مناقب اوحدالدین کرمانی*. به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بلخی، بهاء‌الدین محمد (۱۳۸۹). *ابتدا نامه*. تصحیح و تنقیح: محمدعلی موحد. علیرضا حیدری. تهران: خوارزمی.
- منابع الکترونیک: تاریخ بازدید اینترنت بیستم اسفند ۱۳۹۷.
- درخشنده، ابوالفضل (۱۳۹۷). *سایت اینترنتی خبرگزاری مهر*. نشست ادبی فرهنگسرای سرو. یازدهم شهریور.
- نادری، اعظم (۱۳۹۷). *سایت اینترنتی ایسنا*. نشست ویژه شهر کتاب. دهم مهر.